



رویکرد جامعه‌شناختی احمد اشرف به تاریخ ایران از خلال مسئله توسعه‌نیافتگی

ناصر صدقی^۱

دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۰۲ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۰۴

چکیده

مسئله محوری احمد اشرف در بررسی جامعه‌شناختی تاریخ ایران، تبیین موانع تاریخی تحقق نظام سرمایه‌داری بورژوازی و جامعه مدنی است. اشرف به منظور توضیح و تبیین مسئله مذکور، ابتدا درصدد شناخت ویژگی‌ها و سازوکارهای حاکم در تاریخ ایران بر اساس مفاهیم «نظام آسیایی» و «نظام فئودالی» در اندیشه‌های مارکس و مفاهیم «نظام پاتریمونیل» و «شهر شرقی» در جامعه‌شناسی ماکس وبر و مفهوم «نظام ملوک‌الطوایفی» رایج در ادبیات تاریخی ایران، برآمده است. وی در گام بعدی بر اساس مقدمات تحلیلی مذکور، به تبیین موانع تاریخی شکل‌گیری نظام بورژوازی و سرمایه‌داری در تاریخ ایران پرداخته است، زیرا اشرف یکی از نمایندگان گفتمان قائل به اصالت الگوی توسعه بر اساس نقش‌آفرینی طبقه متوسط شهری یا بورژوازی است. بر اساس یافته پژوهش حاضر، دیدگاه اشرف در مورد موانع تاریخی توسعه جامعه ایرانی در سه سطح به هم پیوسته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درخور توجه است. سلطه نظام‌های آسیایی، پاتریمونیل و ملوک‌الطوایفی در عرصه سیاسی، پیوستگی‌های اجتماعات عشایری، روستایی و جامعه شهری در عرصه اجتماعی و وحدت شیوه‌های تولید کشاورزی و صنایع دستی و پیشه‌وری در عرصه اقتصادی، از جمله عواملی است که اشرف به‌عنوان موانع تاریخی شکل‌گیری بورژوازی و رشد «سرمایه‌داری ملی» در تاریخ ایران مطرح کرده است.

کلیدواژه‌ها: احمد اشرف، بورژوازی، سرمایه‌داری، توسعه‌نیافتگی، ایران

۱. دانشیار تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، استان آذربایجان شرقی، ایران.

n-sedghi@tabrizu.ac.ir ✉

یکی از مسائل مهم در عرصه جامعه‌شناسی تاریخی ایران، پرسش از چرایی عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران است. در دهه‌های اخیر، رویکردهای تحلیلی مختلفی در خصوص مسئله انحطاط و توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران مطرح شده است. محققان و نویسندگان جریان چپ، مانند دیاکونوف، پطروشفسکی، فشاهی، نعمانی و طبری، بر اساس رویکرد مارکسیستی، مسئله توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران را ناشی از تکامل ناقص و توقف شیوه‌های تولیدی در تاریخ ایران، چون برده‌داری، نظام فئودالی و بورژوازی وابسته یا همان سرمایه‌داری استعماری دانسته‌اند. وضعیتی که در نهایت مانع از تکامل شیوه‌های تولیدی و گذار آن به شیوه تولید سرمایه‌داری و سوسیالیستی در تاریخ ایران شده است (دیاکونوف، ۱۳۴۵، ۹۸-۹۷؛ ۱۰۴-۱۰۳؛ پطروشفسکی، ۱۳۴۴، ۱۱-۱۰، ۶۲-۶۰، ۸۶-۸۵، ۱۶۸؛ اشرافیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ۱۳۱-۱۲۹؛ پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۳، ۲۴۹؛ نعمانی، ۱۳۵۸، ۲۵۱-۲۴۸، ۲۸۹).

همچنان که طیف دیگری از اندیشمندان و محققان چون کاتوزیان، احمد سیف، علمداری و پرویز پیران براساس الگوی تحلیلی موسوم به شیوه تولید آسیایی، رواج استبداد شرقی و غلبه مالکیت دولتی-جماعتی و ضعف مالکیت خصوصی را عامل توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ۶۳؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۶۶-۶۵، ۷۳؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱، ۳۴۹؛ سیف، ۱۳۸۰، ۱۴۲-۱۴۱؛ علمداری، ۱۳۷۹، ۶۹-۶۸، ۷۲-۷۱). در چنین فضای فکری دوقطبی در خصوص مسئله توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران، احمد اشرف (متولد ۱۳۱۳ش)، دانش‌آموخته رشته جامعه‌شناسی، از جمله محققان و اندیشمندانی است که با رویکردی نسبتاً فراگیر و متفاوت از جریان‌های مذکور، درصدد توضیح و تبیین علل و زمینه‌های تاریخی توسعه‌نیافتگی ایران برآمده است. رویکرد اشرف در خصوص توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران، مبتنی بر شناخت جریان‌ها و ساختارها و نهادها و ویژگی‌های کلی ادوار مختلف تاریخی ایران است. رویکردی که آن را متعلق به عرصه جامعه‌شناسی تاریخی دانسته است. اشرف تحت‌تأثیر ادبیات و روش‌شناسی وبری، معرفت تاریخی را امری مفهومی و معقول و معطوف به واقعیات و تجربیات تاریخی دانسته و از مفاهیم جامعه‌شناختی برای فهم و تحلیل برخی ویژگی‌های تاریخی ایران استفاده کرده است. وی در جامعه‌شناسی تاریخی اصالت و مبنا را به



دوره‌های تاریخی داده و بعد از آن درصدد برآمده، مفاهیم و نظریات جامعه‌شناختی بیان‌کننده ویژگی‌های ساختاری و فرهنگی هر دوره تاریخی را به کار گیرد. هدف اشرف از مبنا قرار دادن دوره‌های تاریخی در جامعه‌شناسی تاریخی، از یک سو تأکید بر اهمیت خصوصیات و واقعیت‌های تاریخی هر دوره و پرهیز از تحمیل نظریات و مفاهیم جامعه‌شناختی و از دیگر سو نفی تفکر قائل به تکامل تک‌خطی مبتنی بر قانونمندی واحد در طول تاریخ است. همچنین هدف وی از تأکید بر «تفهّم» پدیده‌های تاریخی، اجتناب از نگاه پوزیتیویستی و ساختارگرایانه صرف به تاریخ است. وی بر اساس روش‌شناسی وبری، با دورویکرد ساختاری-نهادی و فرهنگی-اندیشه‌ای که مبتنی بر روش‌های دوگانه مفاهمه و تبیین علی پدیده‌ای اجتماعی است، دیدگاه‌های خود در مورد تاریخ ایران را با محوریت مسئله توسعه و موانع تاریخی فراروی آن مطرح ساخته است.

تاکنون در مورد رویکردهای تحلیلی و اندیشه‌های اشرف درباره تاریخ ایران، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است. تنها در پاره‌ای نوشته‌ها، به دیدگاه‌های اشرف درباره نظریات عده‌ای از نمایندگان تاریخ‌نگاری نظری در ایران معاصر، به شکلی گذرا توجه شده است. عباس ولی از جمله محققانی است که در اثر معروف خود، ایران پیش از سرمایه‌داری، بعد از طرح پاره‌ای مفروضات و رویکردهای تحلیلی و مفهومی اشرف در مورد تاریخ ایران، روش و رویکرد تحلیلی وی را از چندین وجه نقد کرده است. به عقیده او، اشرف به‌رغم به‌کارگیری هم‌زمان رویکرد وبری و نظریات مارکس در بررسی تاریخ ایران، در نهایت ضمن نادیده‌گرفتن مبنای اقتصادی تحلیل‌های مارکس، رویکرد وبری را که معطوف به تحلیل نظام‌های سیاسی و ساختارهای اداری و نظامی است، مبنای تحلیل‌های خود در مورد تاریخ ایران، قرار داده است. او همچنین، به سبب اهمیت و اصالتی که به رویکردهای تحلیلی معطوف به شناخت و تبیین پدیده‌های اقتصادی و سازوکارهای مناسبات عناصر اقتصادی در عرصه تاریخی قائل بوده، در نهایت به این نتیجه رسیده است که رویکردهای تحلیلی اشرف، قدرت تبیین سازوکارهای موانع تاریخی توسعه ایران را در دوره تاریخی پیش از مشروطه ندارد (ولی، ۱۳۸۰، ۸۲-۷۴).

به نظر می‌رسد نقدهای عباس ولی نسبت به رویکرد تحلیلی اشرف، بیش از آنکه مبنای تاریخی داشته باشد، مبنای معرفتی داشته و ناشی از اختلاف در نوع نگاه او نسبت به جایگاه و ویژگی‌های پدیده‌های تاریخی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، اداری، نظامی و روش





تحلیل مناسبات آن‌هاست. چراکه او با رویکرد نومارکسیستی و با محوریت تحلیل مناسبات پدیده‌های اقتصادی و شیوه‌های تولیدی، تاریخ ایران را بررسی کرده است درحالی‌که اشرف با رویکرد وبری و با محوریت نقش پدیده‌های سیاسی و نظام‌های اداری و اجتماعی، به تاریخ ایران توجه کرده است. تحقیق دیگری که در آن اندیشه‌ها و رویکرد تحلیلی اشرف نسبت به تاریخ ایران مورد توجه قرار گرفته، مقاله‌ای است با عنوان «بازنمایی مدرنیته و تاریخ بومی در نگاه اشرف و کاتوزیان» (دبیریان و مقیمی، ۱۳۹۴، ۲۳۷-۲۳۰). در این مقاله با نگاه توصیفی و تأییدی صرف، دیدگاه‌های اشرف در مورد تاریخ ایران به لحاظ موضوعی بازخوانی شده است. همچنین نویسندگان این مقاله به شکلی ساده‌انگارانه، تصور کرده‌اند که رویکرد اشرف در بررسی تاریخ ایران، تلاش برای بازگشت به تاریخ بومی ایران است. درحالی‌که، اشرف به لحاظ مبانی فکری و معرفتی، مطابق اصول حاکم در گفتمان «شرق‌شناسی» به تاریخ ایران نگرسته و ساختارها و مناسبات حاکم در تاریخ ایران را بیشتر از منظر اروپامحوری و اصالت‌دادن به تجربیات تاریخی جوامع توسعه‌یافته اروپایی بررسی کرده است.

روش‌شناسی اشرف در بررسی تاریخ ایران

احمد اشرف از نخستین اندیشمندان است که در دهه ۱۳۴۰ش، اصطلاح «جامعه‌شناسی تاریخی»^۱ را به کار برده است. وی جامعه‌شناسی تاریخی را دانشی می‌داند که درصدد «تفهم» و «تبیین علّی» ویژگی‌های خاص دوره‌های تاریخی بر اساس مفاهیم و نظریات جامعه‌شناختی است. اشرف با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، درصدد شناخت شالوده‌ها و ساختمان اجتماعی^۲ و جایگاه نیروهای عمده و نظام‌های وسیع‌تری بود که در تعیین مسیر تحولات اجتماعی در تاریخ ایران مؤثر بوده است. وی با نگاهی به تاریخ ۲۵ قری ایران، معتقد است: «تحلیل و تفهم خصوصیات و مبانی اقتصادی و اجتماعی و ساختمان اجتماعات

1. Historical Sociology

۲. اشرف ساختمان اجتماعی را به‌عنوان ترجمه social structure به کار برده است. اصطلاحی که امروزه به ساختار اجتماعی ترجمه می‌شود. وی ساخت اجتماعی را به‌عنوان واحد تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی در عرصه ادوار تاریخی چنین تعریف می‌کند: «ساخت اجتماعی مثل ساختمان خانه یا پل یا ساختمان بدن جانداران، دارای اجزائی است. یعنی از ترکیب تکه‌هایی شکل گرفته است. این تکه‌ها و اجزاء شامل نهادها و گروه‌های اجتماعی و قواعد و دستورالعمل‌های رفتار آدمی و ارزش‌ها و اعتقادات فرهنگی است. بنابراین، نهادهای اقتصادی، سیاسی، مذهبی و آداب و رسوم و سنن و قواعد رفتار گروه‌ها و طبقات اجتماعی و ارزش‌ها و اعتقادات و آرمان‌های مردم یک جامعه جملگی اجزای ساخت اجتماعی آن جامعه را تشکیل می‌دهند» (اشرف، ۱۳۴۷ (الف)، ۲۶).

شهری و روستایی و ایلی» جامعه ایرانی در چنین برهه طولانی، تنها به واسطه جامعه‌شناسی تاریخی امکان‌پذیر است نه تاریخ‌نگاری جزئی‌نگر و تفریدی (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۳؛ اشرف، ۱۳۵۹، ۸). از نظر اشرف، واحد اصلی تحقیقات جامعه‌شناسی تاریخی، دوره‌های تاریخی است و از این‌رو امور جزئی و نظام اجتماعی را باید در قالب دوره‌های معین تاریخی درک و فهم کرد. تعیین مشخصات و ویژگی‌های تاریخی ساختمان و نظام اجتماعی در هر دوره تاریخی، از وظایف اصلی جامعه‌شناسی تاریخی است. به نظر ما، هر دوره تاریخی نه تنها دارای ساختمان مشخصی است، که قوانین و عوامل تغییر اجتماعی در هر دوره تاریخی، ویژه همان دوره است. جامعه‌شناسی تاریخی تصورات و مفاهیم و آرمان‌های اجتماعی، مذهبی، سیاسی، فلسفی و علمی را نیز همچون ساخت اجتماعی ازلی و ابدی نمی‌داند. بلکه آن‌ها را مقولاتی تاریخی در نظر می‌گیرد که خاص دوره‌های تاریخی معین هستند. و سر انجام آنکه، به نظر ما جامعه‌شناسی تاریخی طبیعت و ماهیت انسان را نیز امری ثابت و لایتغیر نمی‌داند و آن را به‌عنوان مقوله‌ای تاریخی و اجتماعی، در دوره‌های تاریخی و انواع اجتماعی متفاوت و طبقات اجتماعی متمایز در تغییر می‌بیند» (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۴-۱۳).

اشرف در مقابل مستشرقان و ایران‌شناسان شوروی که درباره جامعه‌شناسی تاریخی ایران با رویکردی تکاملی و جزمی، در خدمت اثبات نظریه و ایدئولوژی مورد علاقه خود به پژوهش می‌پرداختند (پطروشفسکی، ۱۳۵۷، ج ۱، ۱۴-۱۳؛ دیاکونوف، ۱۳۴۵، ۹۸-۹۷، ۱۰۴-۱۰۳؛ نعمانی، ۱۳۵۸، ۱۵۱-۱۴۹)، تلاش کرد مطابق روش‌شناسی وبری، ضمن رد هرگونه دانش تاریخی جزمی و مدعی شناخت قانونمندی تاریخی، نظریه را در خدمت فهم تاریخ و دست‌یابی به دانش تاریخی نسبی و واقع‌گرایانه به کار گیرد (اشرف، ۱۳۴۷^(الف)، ۱۸۲-۱۸۱). به نظر ما جامعه‌شناسی تاریخی، وجود قوانین عام و شامل و ورای تاریخی را که حاکم بر تکامل تک‌خطی تمام دوره‌های تاریخی باشد، نمی‌پذیرد. چه تحولات تدریجی اجتماعی در هر دوره تاریخی، خاص همان دوره بوده و قوانین تحول انقلابی از یک مرحله تاریخی به مرحله دیگر نیز دارای ویژگی‌های خود است. از آنجا که جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه و تاریخ را از فرآورده‌های انسانی دانسته و جریان تاریخ را برآیندی از رابطه انسان با فرآورده‌های خود می‌داند، هیچ قانون کلی و عمومی را که حاکم بر سیر خلل‌ناپذیر تحولات اجتماعی و تکامل تک‌خطی جوامع بشری از مراحل معین و مشخص تاریخی باشد، نمی‌پذیرد (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۴).





اشرف جدای از اینکه مخالف هرگونه دیدگاه قائل به تکامل‌گرایی تک‌خطی و وجود قوانین عام و جهان‌شمول تاریخی بود، تحت‌تأثیر رویکرد معرفتی و روش‌شناسی وبر، با تاریخ‌گرایی و تجلّی تمام واقعیت در شناخت و معرفت انسانی مخالف بود. به نظر او، مفاهیم جامعه‌شناختی در زمینه تحلیل پدیده‌های تاریخی، نه در حکم واقعیت‌های صرف و حقایق مدعی عینیت تاریخی، بلکه همچون الگوهای تحلیلی‌اند که مهم‌ترین کاربردها را ارائه فهمی منسجم و تعریف‌شده از پدیده‌های تاریخی در چارچوب ادوار تاریخی است (اشرف، ۱۳۴۶^(ب)، ۶۰۳). اشرف، واقعیت در معنای عام و واقعیت اجتماعی و تاریخی را در معنای خاص، امری پیچیده و دشوار نامتناهی می‌داند که علم عینی هرگز نمی‌تواند انعکاس تمام واقعیت تجربه‌شده توسط محقق باشد. در نتیجه، دانش انسان نمی‌تواند انعکاس واقعیت باشد، بلکه محقق با انتخاب بخشی از جنبه‌های اساسی و با ارزش واقعیت، فهم خود را در مورد آن ارائه می‌دهد (اشرف، ۱۳۴۶^(ب)، ۵۹۹، ۶۰۴).

مطابق آنچه گفته شد، مهم‌ترین وجه روش‌شناسی اشرف، به‌کاربردن اصطلاحی است که وی برای اولین بار در ادبیات فارسی آن را به «نمونه‌های متعالی»^۱ (اشرف، ۱۳۴۶^(ب)، ۶۰۴-۶۰۳) و «نمونه‌های اعلی»^۲ (اشرف، ۱۳۴۶^(ت)، ۱۰۱۲). اشرف به پیروی از وبر معتقد است برای فهم و تبیین رویدادها و حوادث متعلق به ادوار تاریخی، باید از تصورات و مفاهیم کلی و انتزاعی نمونه‌های متعالی استفاده کرد. به عقیده وی، با توجه به پیچیدگی و لایتناهی بودن عرصه واقعیت اجتماعی-تاریخی، شناخت اجتماعی و تاریخی به‌واسطه مجموعه‌ای از گزاره‌های مفهومی صورت می‌گیرد که «تیپ‌های ایدئال» وبر از مصادیق آن است (اشرف، ۱۳۴۶^(ب)، ۵۹۹، ۶۰۴). به‌زعم اشرف، موضوع محوری روش موسوم به

1. Ideal types

۲. یکی از اصول اساسی در روش‌شناسی وبر، اقدام وی در طرح نمونه‌های انتزاعی و استفاده از آن‌ها در مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی به‌صورت تطبیقی است. اصطلاح مذکور در روش‌شناسی وبر واژه‌ای کلیدی است و به تبدیل برخی عناصر واقعیت به یک مفهوم دقیق منطقی اشاره می‌کند. واژه Ideal در اصطلاح Ideal type هیچ ارتباطی با قضاوت ارزشی و معنای آرمانی ندارد بلکه به نظر وی، نمونه‌ای انتزاعی در بررسی پدیده‌های تاریخی دارای ویژگی‌های معقول و منطقی و غیر ارزش‌دواری بوده و حاصل استفاده از دو روش مفاهیم و تبیین علی در بررسی پدیده‌های تاریخی است. نمونه‌های انتزاعی به‌عنوان مفاهیم عام، ابزارهایی هستند که وبر به کمک آن‌ها موارد و منابع توصیفی تاریخ جهان را برای تحلیل منطقی آماده می‌کند و این‌ها متناسب با ویژگی و گستره پدیده‌های تاریخی، از نظر دامنه و سطح تجرید متفاوت‌اند. به عقیده وبر، استفاده از مفاهیم و الگوهای نظری تعریف‌شده که نمونه‌های انتزاعی از مصادیق آن است، در راستای رسیدن به فهم و شناخت تاریخی تعریف‌شده و دقیق یک ضرورت است (وبر، ۱۳۸۲، ۱۴۴-۱۴۳، ۱۵۳-۱۵۲).

تیپ‌های ایدئال یا نمونه‌های آرمانی وبر، فهم و تبیین «عمل اجتماعی»^۱ یا همان کنش اجتماعی و گونه‌های مختلف آن در عرصه اجتماع و تاریخ است (اشرف، ۱۳۴۶^(ب)، ۸۰۵-۸۰۴). اشرف بر اساس نظر وبر، جایگاه تیپ‌های ایدئال یا نمونه‌های متعالی را در زمینه شناخت و تحلیل پدیده‌های تاریخی - اجتماعی چنین تعریف می‌کند: «تیپ‌های ایدئال انعکاس ساده واقعیت خارجی نیستند بلکه ساخت ذهنی بشر برای ایجاد ارتباط میان وقایع تجربی، به منظور پدیدآوردن یک هیئت معنی‌دار و قابل فهم انسانی، به شمار می‌آیند. بدین ترتیب که ما پدیدارهای انسانی را به قلمرو نظام منطقی معینی وارد نموده و به ساخت منطقی آن‌ها می‌پردازیم» (اشرف، ۱۳۴۶^(ب)، ۶۰۴-۶۰۳).

در نوشته‌های اشرف (۱۳۴۶^(الف)، ۱۶۳؛ ۱۳۴۶^(ب)، ۶۰۵-۶۰۴)، چهار کارکرد برای استفاده از نمونه‌های متعالی به عنوان ابزاری تحلیلی به منظور فهم و تبیین پدیده‌های تاریخی قابل شناسایی است:

۱) سهولت فهم معنایی^۲ و تبیین علی^۳ ویژگی‌های پدیده‌ها و ادوار تاریخی؛

۲) سنجش و بررسی میزان نزدیکی و انحراف فهم موجود با واقعیت ادوار و پدیده‌های تاریخی و اجتماعی؛

۳) بررسی تطبیقی و سنجش خصوصیات و ویژگی‌های دوره‌های تاریخی یک جامعه با یکدیگر؛

۴) مقایسه و بررسی خصوصیات دوره‌های تاریخی یک جامعه با جوامع و تمدن‌های دیگر.

اشرف به منظور فهم و تبیین ویژگی‌های ساختارهای اجتماعی در تاریخ ایران، مصادیقی از نمونه‌های انتزاعی را برای توضیح ابعاد توسعه نیافتگی تاریخی ایران به کار گرفته است که عبارت‌اند از: نظام آسیایی، استبداد شرقی، نظام فنودالی، نظام پاتریمونیال یا شه‌پدري، نظام ملوک الطوائفی، اصناف شرقی، گیلدهای غربی، شهر شرقی، شهر غربی، بورژوازی، نظام

۱. اشرف اصطلاح «عمل اجتماعی» را برای عبارت social action ترجمه کرده است (اشرف، ۱۳۴۶^(ث)، ۸۰۱-۸۰۰). عبارتی که ترجمه آن امروزه به کنش اجتماعی مشهور است. پدیده‌ای با دو وجه رفتاری (عینی) و معنایی (ذهنی) که روش موسوم به تیپ‌های ایدئال وبر، دقیقاً معطوف به شناخت ابعاد آن است.

2. verstehen = understanding

3. explanation





سرمایه‌داری غربی، نظام سرمایه‌داری وابسته و نظام سرمایه‌داری ملی. او با استفاده از این مفاهیم، درصدد برآمده ضمن شناخت ویژگی‌های ادوار تاریخی ایران، خصوصیات هر دوره را با ادواری دیگر از تاریخ ایران مقایسه کند. همچنان‌که برای بررسی موانع تاریخی توسعه جامعه ایرانی، خصوصیات تاریخی جامعه ایرانی را با جوامع غربی مقایسه کرده است.

دیگر وجه روش‌شناسی اشرف برای شناخت پدیدارهای تاریخی، استفاده از رویکرد روش‌شناختی موسوم به «فونکسیونالیسم دیالکتیک» است. اشرف این روش را از طریق ادغام رویکرد کارکردگرایی و روش تحلیل دیالکتیکی مطرح در روش‌شناسی مارکس به کار گرفته است. با توجه به غیرتاریخی و حتی ضدتاریخی بودن روش تحلیل کارکردگرایی، اشرف با ادغام اصول روش تحلیل دیالکتیکی که مبتنی بر تحلیل پدیده‌های تاریخی بر اساس تضاد و تاریخ‌گرایی است (اشرف، ۱۳۴۷^(الف)، ۳۲-۳۳)، روش فونکسیونالیسم دیالکتیک را اساس بخش دیگری از روش‌شناسی خود به منظور تحلیل پدیده‌های تاریخی قرار داده است.

به عقیده اشرف، جامعه‌شناسانی چون مارکس و ماکس وبر از روش مذکور در زمینه تحلیل پدیده‌های اجتماعی و تاریخی استفاده کرده‌اند. از نگاه اشرف (۱۳۴۷^(الف)، ص ۳۴)، اصول روش فونکسیونالیسم دیالکتیک در زمینه شناخت و تحلیل پدیده‌های اجتماعی و تاریخی عبارت‌اند از:

- ۱) واقعیت زندگی اجتماعی انسان برآیندی است از رابطه‌ای دیالکتیکی میان سازنده [عامل فردی] و ساخت‌های اجتماعی، [عامل ساختاری] که فرآورده‌های کار وی هستند و درعین حال بر او تأثیر می‌گذارند.
- ۲) برای درک نظام‌های اجتماعی باید آن‌ها را در دوره‌های تاریخی در نظر آورد و اصل ویژگی تاریخی را به کار برد.
- ۳) نظام‌های اجتماعی کاملاً بسته و منسجم نیستند و ممکن است یک نظام اجتماعی شامل چند نظام فرعی و متمایز و ناهمبسته باشد.
- ۴) تعادل پویا، در معنای وسیع آن و برای یک دوره بلندمدت وجود داشته و نظام‌های اجتماعی به آن گرایش دارند.
- ۵) تبیین علمی پدیدارهای اجتماعی و تغییرات آن‌ها غالباً چندجانبه‌اند و ممکن است به دلیل اصل ویژگی تاریخی در هر دوره تاریخی، با شرایط ویژه‌ای، عاملی بیش از عوامل دیگر

در تغییر و تحول مؤثر باشد. اصل ویژگی تاریخی با ساختن یک قانون کلی برای همه ادوار تاریخی مغایرت دارد و تنها می‌تواند برای توضیح پدیده‌ها و تحولات یک دوره تاریخی کارایی و اعتبار داشته باشد.

۶) ضرورت‌ها و مقتضیات فونکسیون‌ها را باید با توجه به اصل ویژگی تاریخی برای هر دوره تاریخی در نظر گرفت نه برای همه ساخت‌ها و نظام‌های اجتماعی در دوره‌های متفاوت تاریخی.

۷) فونکسیونالیسم دیالکتیک هم تغییر و تحول تدریجی و هم تغییر و تحول انقلابی را در نظر می‌گیرد.

۸) فونکسیونالیسم دیالکتیک توافق جمعی و توازن و تعادل را همراه با تضاد و تنازع از اصول مسلم زندگی اجتماعی انسان می‌داند و زندگی انسان را برآیند دیالکتیکی روابط آن‌ها می‌شناسد.

رویکرد مفهومی اشرف به تاریخ ایران

اشرف برای مارکس و ماکس وبر در عرصه جامعه‌شناسی به صورت عام و جامعه‌شناسی تاریخی به صورت خاص، به نوعی مرجعیت قائل بوده و آن‌ها را از «بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی تاریخی» دانسته است (اشرف، ۱۳۴۶^(ت)، ۱۰۰۹؛ اشرف، ۱۳۶۰، ۹۴). اشرف با ادغام پاره‌ای از مضامین نظام آسپایی و فئودالی مارکس و پاتریمونیالیسم و نظریه شهر وبر، خصوصیات نظام سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی را در عرصه تاریخی، در مقابل خصوصیات تاریخی جوامع غربی، تعریف کرده است (اشرف، ۱۳۵۳، ۱۱-۱۰، ۴۲-۴۱؛ اشرف، ۱۳۵۹، ۳۸-۳۴، ۱۲۹-۱۲۸؛ اشرف، ۱۳۶۰، ۱۰۳-۹۹). رویکرد اشرف در استفاده هم‌زمان و به هم پیوسته از نظریات و مفاهیم مطرح در اندیشه‌های مارکس و ماکس وبر، از طرف عباس ولی به عنوان اقدامی التقاطی و دارای تعارضات تحلیلی تعبیر شده است (ولی، ۱۳۸۰، ۷۵). این اقدام اشرف از آنجا با اعجاب و انتقاد مواجه شده که مارکس با دیدگاهی جبری و تکامل‌گرایانه به تاریخ، پدیده‌های اجتماعی و تاریخی را بر اساس اصالت عنصر اقتصاد و شیوه‌های تولید تبیین کرده است (برایزخ^۱، ۱۹۸۳، ۳۴۹-۳۴۸). در حالی که، ماکس





و بر اصالت عنصر اقتصادی را در کنار نقش عوامل فرهنگی و سیاسی کم‌رنگ‌تر کرده و درصدد ارائه شناختی غیرجزمی و غیرتکامل‌گرایانه از پدیده‌های تاریخی و اجتماعی برآمده است (میلر^۱، ۱۹۶۳، ۸-۷). اشرف با علم به چنین تفاوت‌هایی بین نگرش و روش مارکس و ماکس وبر در زمینه شناخت و تحلیل پدیده‌های تاریخی، مطابق رویکرد معرفتی و روش‌شناسی خاص خود، فهم و قرائتی سازگار از دیدگاه‌ها و نظریات مارکس و ماکس وبر ارائه کرده و هر دو را در راستای شناخت ویژگی‌های تاریخی ایران به کار گرفته است.

فهم و قرائت اشرف از اندیشه‌ها و نظریات مارکس در مورد سیر و جریان تاریخ و شناخت مراحل و موانع ترقی و پیشرفت جوامع بشری، کاملاً متفاوت از قرائت جریان‌های مارکسیستی است. وی تلاش کرده مارکس را به‌عنوان اندیشمندی نسبی‌گرا با تفکراتی غیرتکامل‌گرایانه نشان دهد. به طوری که مفاهیم و نظریات مارکس را با چنین رویکردی در راستای شناخت و تحلیل تاریخ ایران به کار گرفته است. اشرف بر اساس «انسان‌شناسی فلسفی مارکس»، تأکید کرده است که نمی‌توان نظریه‌ی وی [مارکس] را همچون آرای داروینیست‌های اجتماعی و سایر اصحاب نظریه‌ی تکامل و ترقی دانست. همچنان که معتقد است نمی‌توان نظریه‌ی مارکس را «از باب آرای جبری دانست. چه جبر وی جبری انسانی است و مبانی نظریه‌ی وی دارای زمینه‌های اثباتی (تحصیلی) نیست». دیگر آنکه به عقیده اشرف، با مطالعه دقیق در سوابق فکری و داده‌های عمیق تاریخی مطرح در آثار مارکس، می‌توان به این نتیجه رسید که وی «سیر خلل‌ناپذیر جوامع بشری را در یک خط مستقیم مورد تردید و تأمل قرار داده و درباره امکان تحول چندخطی جوامع انسانی که با پیشرفت علوم انسانی در قرن حاضر به ثبوت رسیده، تأکید نموده است» (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۵؛ اشرف، ۱۳۴۷^(ب)، ۱۸۳). منظور اشرف در هر دو استدلال، معطوف به نقد و رد دیدگاه‌ها و ایدئولوژی «احزاب کمونیست» شوروی و «احزاب سیاسی و شاگردان علوم اجتماعی در ایران» بوده که به‌واسطه بیاناً لنینگراد در زمان استالین، از یک سو نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی را از آرا و نظریات مارکس کنار نهادند و از دیگر سو، به ارائه قرائتی جزمی و تکامل‌گرایانه و جهان‌شمول از نظریات مارکس در مورد سیر تاریخی جوامع جهانی مبادرت ورزیدند (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۵، ۲۲). اشرف در مقابل مارکسیست‌ها، با ارائه قرائتی لیبرالیستی در مورد پاره‌ای نظریات مارکس، چون «شیوه تولید

آسیایی» یا «نظام آسیایی» و «استبداد شرقی» و «فتودالیسم» (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۷-۱۶) آن را به لحاظ معرفتی و روش شناختی، و بریزه کرده است. به این معنا که عنصر دیدگاه‌های جزمی و تکامل‌گرایانه تک‌خطی به تاریخ و اصالت عامل اقتصادی، تحلیل‌های مارکس را تحت الشعاع قرائت نسبی‌گرایانه و تکامل‌گرایی چندخطی و اهمیت عوامل سیاسی و نظامی قرار داده است. ویژگی شاخص دیدگاه‌های اشرف در مورد تاریخ ایران، به‌مانند روش‌شناسی وی، مبتنی بودن آن به نظریات و دیدگاه‌های وبر است. به‌طوری‌که وی در آن سوی استفاده مطلوب از دیدگاه‌ها و نظریات مارکس، چون نظام آسیایی و استبداد شرقی، نظام فتودالی و نظریه پیوستگی شهر و روستا و وحدت شیوه تولید کارگاهی و کشاورزی مارکس، هم‌زمان نظریات وبر چون پاتریمونیالیسم یا نظام شه‌پدري و دیدگاه‌های وی در مورد تفاوت‌های شهر شرقی و غربی و اصناف شرقی و گیلدهای غربی را در زمینه بررسی توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران به کار گرفته است (اشرف، ۱۳۵۳، ۱۱-۱۰، ۳۸-۳۵، ۴۶-۴۱؛ اشرف، ۱۳۵۹، ۳۸-۳۴؛ اشرف، ۱۳۶۰، ۱۰۳-۹۹؛ اشرف، ۱۳۷۵، ۲۶-۲۵).

اشرف به‌منظور توضیح موانع تاریخی توسعه‌یافتگی ایران، در عین استفاده از دیدگاه‌های مارکس و ماکس وبر، نظریات آن‌ها را در زمینه بررسی تمام تجربیات مربوط به نظام سیاسی و اجتماعی در تاریخ ایران کافی ندانسته و مفهوم سومی را موسوم به نظام «ملوک الطوائفی» مطرح می‌کند. به عقیده وی، جامعه ایرانی به لحاظ ساختاری فقط به شهر و روستا محدود نبوده و همواره در کنار آن، دارای بعد سومی بوده که همان اجتماعات ایلی است. اهمیت اجتماعات ایلی در تاریخ ایران ناشی از آن است که بیشتر سلسله‌هایی که حاکمیت را در طول مدت‌های مدیدی در ایران در اختیار داشته‌اند، از ایلات و قبایل کوچنده بوده‌اند. به عقیده اشرف، «ابعاد کلی جامعه ایرانی به اجتماعات شهری و روستایی محدود نبوده و همواره دارای بعد سومی که اجتماعات ایلی باشد، بوده است. بنابراین رابطه اساسی شهر و روستا در تحلیل مارکس به تفهّم روابط شهر و ایل و روستا توسعه می‌یابد و بعد سوم ساختمان جامعه ایرانی، در هر تحلیلی که از آن به عمل می‌آید، در نظر گرفته شود» (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۶۰).

تعریف اشرف از نظام ملوک الطوائفی متفاوت از نظام فتودالی است. به عقیده او، یکی از مشکلات تفسیر تاریخ ایران یکی دانستن نظام ملوک الطوائفی با فتودالیسم است. برخلاف نظام فتودالی، نظام ملوک الطوائفی قلمرو خود را به شکل پاتریمونیال اداره می‌کرد. وی پیدایش





نظام ملوک الطوائفی در تاریخ ایران را ناشی از زوال حکومت مقتدر مرکزی و سلطه ایلات و خاندان‌های محلی بر عرصه سیاسی می‌داند. حکومتی غیر متمرکز که دارای ویژگی‌های پاتریمونیا یا آسیایی است. به نظر اشرف، نظام ملوک الطوائفی در تاریخ ایران، به لحاظ شکلی شبیه نظام پاتریمونیا غیر متمرکز و به لحاظ ماهوی ویژگی‌های پاتریمونیا داشته است (اشرف، ۱۳۴۷^(ب)، ۱۸۸). به دلیل چنین دیدگاهی، او به این نتیجه می‌رسد که در ایران برای تحلیل تحولات اجتماعی و سیاسی باید از سه الگوی نظام آسیایی، فئودالی و ملوک الطوائفی استفاده کرد. جامعه ایران در طول تاریخ همواره میان این سه نظام در نوسان بوده است. اشرف شبیه به ادبیات وبری، هرکدام از مفاهیم مذکور را در حکم نمونه‌های متعالی دانسته و نظر خود را چنین بیان کرده است:

به نظر ما جامعه ایرانی میان این سه نمونه متعالی، نظام فئودالی و نظام آسیایی و نظام ملوک الطوائفی، در نوسان بوده و در هر دوره‌ای به یکی از آن‌ها بیشتر متمایل می‌شده است بدون آنکه به‌طور مطلق یکی از این نمونه‌های متعالی عیناً در عمل مصداق پیدا کرده باشد (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۶۳).

رویکرد مفهومی اشرف در بازخوانی تاریخ ایران بر اساس مسئله توسعه نیافتگی، با چندین مشکل تحلیلی و ابهام اساسی مواجه است. نخست اینکه وی وجود فئودالیسم واقعی در تاریخ ایران را با توجه به ویژگی‌های چنین نظامی که عموماً در تاریخ اروپا رواج داشته، چندان صادق ندانسته است (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۴). به همین سبب، مشخص نیست که وی مفهوم نمونه متعالی فئودالیسم را برای چه دوره‌ای از تاریخ ایران به کار برده است؛ آن هم در شرایطی که معتقد بود: «امکان تکامل فئودالی از درون نظام آسیایی از نظر بحث ما حائز نهایت اهمیت است. زیرا چنان‌که خواهیم دید در تاریخ ایران می‌توان نوساناتی را مشاهده نمود که به‌طور مرتب میان نظام آسیایی و نظام فئودالی در جریان بوده است» (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۹). اشرف در مدعای مذکور دقیقاً مشخص نمی‌کند که در کدام دوره‌های تاریخ ایران نظام آسیایی و در کدام یک نظام فئودالی حاکم بوده و نظام فئودالی بر اساس چه سازوکارهایی از درون نظام آسیایی شکل می‌گیرد؟ خصوصاً اینکه اشرف در یک گزاره تحلیلی دیگر، مدعایی را مطرح می‌کند که حتی به‌نوعی نفی دیدگاه فوق است و آن اینکه وی تماماً قائل به حاکم بودن نظام آسیایی در تاریخ ایران شده و وجود فئودالیسم را منتفی می‌داند.

اساس و مبنای نظام اقتصادی-اجتماعی فنودالیسم غربی، تضاد میان دو نظام متمایز و متفاوت شهر و روستاست و همین تضاد است که امکان رشد و نمو مستقل اصناف غربی را در شهرها می‌دهد و سرانجام با رشد آن‌ها نظام فنودالی از هم می‌پاشد. حال آنکه آشکار است که چهل قرن سابقه شهرنشینی در خاورمیانه و ۲۵ قرن سابقه آن در تاریخ ایران، فاقد چنین خصیصه‌ای بوده است. به بیان دیگر، شهر در نظام آسیایی فاقد استقلال شهرهای قرون وسطایی در غرب بوده است (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۲۱).

اشرف در این نقل قول، عملاً بر این مدعا صحه می‌گذارد که ایران در طول ۲۵ قرن تاریخ خود مبتنی بر نظام آسیایی بوده و در آن فنودالیسم جایگاهی نداشته و در نتیجه امکان‌های توسعه تاریخی به سمت سرمایه‌داری هم نمی‌توانست وجود داشته باشد.

ابهام دیگر در رویکرد تحلیلی اشرف درباره تاریخ ایران این است که وی در کنار نمونه‌های متعالی سه‌گانه مذکور، از مفهومی دیگر برای بیان ویژگی‌های نظام سیاسی حاکم در تاریخ ایران استفاده کرده است که همان پاتریمونالیسم یا نظام شه‌پدري مطرح در جامعه‌شناسی سیاسی وبر است (اشرف، ۱۳۶۰، ۸۶-۸۵). اشرف در مورد رابطه و نسبت نظام فنودالی با نظام پاتریمونیل و اینکه کدام یک از این دو نظام در تاریخ ایران حاکم بوده، همان دیدگاه و تحلیلی را مطرح می‌سازد که در مورد نسبت دو نظام فنودالی و آسیایی مطرح کرده است. به طوری که اتخاذ چنین رویکردی عملاً آشفتگی و التقاطی بودن دیدگاه‌های اشرف و نمونه‌های متعالی مورد استفاده وی در مورد بیان خصوصیات دولت و جامعه ایران را در عرصه تاریخی نشان می‌دهد. به نوشته اشرف (۱۳۴۷^(ب)، ۱۸۹):

به‌طور کلی ویژگی‌های تاریخ ایران دوره اسلامی را نمی‌توان با ویژگی‌های نظام فنودالی یکی دانست. یکم آنکه، شیوه اساسی حکومت در ایران، شباهت بسیار با نظام پاتریمونیل داشته و از نظام فنودال متمایز بوده است. در ایران فرمانروایان مطلق‌العنان بوده‌اند و آداب و رسوم فنودالی و طبقه نجیب‌زادگان فنودال در ایران مانند غرب وجود نداشته است. دوم آنکه، اعطای اراضی از نوع بنفیس^۱ بوده است نه از نوع فیف^۲. اعطای اقطاع و تیول در ایران جنبه فنودالی فیف نداشته و دارای جنبه اداری بوده است. سوم

1. Benefice
2. Fief

آنکه، در ایران اجتماعات شهری و ایلی و روستایی در کنار هم بوده است. چهارم آنکه، در ایران شهرنشینی رونق داشته و ساخت زندگی شهری با شهرهای فئودالی در مغرب زمین متفاوت و متمایز بوده است. اقتصاد و بازرگانی در ایران رواج داشته و اصناف و پیشه‌وران نیز همچون روستاییان، تحت تسلط دستگاه اداری حکومت پاتریمونیاال بوده‌اند.

ابهام دیگر در تحلیل‌های اشرف این است که وی هم‌زمان از دو مفهوم نظام پاتریمونیاال و نظام آسیایی برای توضیح ویژگی‌های دولت و جامعه در تاریخ ایران استفاده می‌کند. بدون اینکه این مسئله را روشن کند که اولاً نظام پاتریمونیاال/ شه‌پدري چه نسبتی با نظام آسیایی و استبداد شرقی دارد و دیگر اینکه کدام ادوار تاریخی ایران، ویژگی‌های نظام آسیایی داشته و کدام دوره‌ها مبتنی بر نظام شه‌پدري بوده است؟ از نوشته‌های پراکنده اشرف می‌توان استنباط کرد که وی پاتریمونیاالیسم را دارای «خصایص نظام آسیایی» دانسته است (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۵۷، ۱۵۹). در واقع، اشرف به لحاظ ماهوی نظام آسیایی مورد نظر مارکس و نظام پاتریمونیاال و بر را با مسامحه، ساختارهایی شبیه و همسان تلقی کرده و هر دو را با خصوصیات تاریخی دولت در ایران منطبق دانسته است (اشرف، ۱۳۵۳، ۱۱-۱۰). به عقیده او، در نظام آسیایی و همچنین در نظام پاتریمونیاال، اعطای بنفیس از طرف حاکم و شخص پادشاه به صاحب‌منصبان اداری و لشکری، که در ازای خدمات داده می‌شد، همسان و شبیه هم بود. چراکه برخلاف فئودالیسم، در هر دو نظام مذکور، اعطای زمین به صورت بنفیس بود و به مقام و منصب تعلق می‌گرفت، در حالی که در فئودالیسم، اعطای زمین به صورت فیف بود و به شخص صاحب‌منصب اختصاص می‌یافت. همچنان که در فئودالیسم، واسال‌ها در مقابل ارباب دارای استقلال و ضمانت‌های حقوقی بودند. در حالی که در مقابل استبداد شرقی حاکم در نظام آسیایی و دولت پاتریمونیاال حاکم در شرق، صاحب‌منصبان نظامی و اداری از امیران و سران کشوری استقلال و اختیارات حقوقی نداشتند. اشرف به غیر از شباهت‌های ساختاری و ماهوی، از نظر فرجام هم قائل به شباهت بین نظام آسیایی و پاتریمونیاال بود. آنجا که معتقد بود هر دو نظام دارای امکان‌های تحول به سمت گونه‌ای فئودالیسم شرقی هستند. فئودالیسمی که مبتنی بر بنفیس بوده است. در حالی که فئودالیسم اصیل که در مغرب‌زمین رواج داشته مبتنی بر فیف بوده است (اشرف، ۱۳۴۶^(الف)، ۱۵۹؛ اشرف، ۱۳۴۶^(ت)، ۱۰۱۷-۱۰۱۶). می‌توان گفت، اشرف هر دو نظام



آسیایی و پاتریمونیال را به‌عنوان نظام‌های شبیه به هم و هم‌زمان در تاریخ ایران تصور نموده و به‌صورت خام و التقاطی هر دو را صادق دانسته و بعد در ادامه، انتظار داشته که هر دو نظام به‌گونه‌ای فنودالیسم که همانا شکل متفاوتی از فنودالیسم غربی بوده، متحول گردد. فنودالیسمی که به‌عنوان مبنای تحقق نظام سرمایه‌داری مطرح بود. اما چون نوع فنودالیسم برخاسته از تسلط دو نظام آسیایی و پاتریمونیال شباهتی به فنودالیسم اصیل اروپایی نداشته، در نتیجه نظام سرمایه‌داری شکل گرفته در ایران معاصر هم شباهتی به سرمایه‌داری اصیل اروپایی نداشت. در نتیجه به عقیده اشرف، ایران در طول تاریخ خود تا دوره معاصر با مشکل تحول و دگرگونی به سمت فنودالیسم و سرمایه‌داری واقعی، مواجه بوده است.

موانع تاریخی شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری و جامعه مدنی

بر اساس آنچه گفته شد، مسئله اساسی در جامعه‌شناسی تاریخی اشرف، تبیین موانع و محدودیت‌های تاریخی فراروی شکل‌گیری طبقات اجتماعی و مقدمات و پیش‌شرط‌های تحقق سرمایه‌داری در تاریخ ایران است. اگر الگوهای مختلف مطرح در عرصه توسعه را لحاظ کنیم، می‌توان اشرف را یکی از نمایندگان گفتمان قائل به اصالت الگوی توسعه دموکراتیک و سرمایه‌داری، بر اساس نقش آفرینی طبقه متوسط شهری یا بورژوازی دانست^۱. اشرف در راستای توضیح چنین مسئله‌ای، ابتدا درصدد نشان‌دادن موانع فراروی شکل‌گیری نظام طبقاتی فنودالی به‌عنوان مبنا و پیش‌شرط سرمایه‌داری در تاریخ ایران برآمده و بعد از آن به توضیح و تبیین موانع شکل‌گیری طبقه متوسط شهری یا بورژوازی در تاریخ ایران پرداخته است.

دیدگاه‌های اشرف در مورد مسئله موانع تاریخی توسعه ایران به‌صورت عام، و موانع شکل‌گیری نظام طبقاتی و سرمایه‌داری به‌صورت خاص، در چندین سطح تحلیلی به هم پیوسته قابل توضیح است: در سطح نخست که مربوط به ساختار و نظام اجتماعی ایران است،

۱. برینگتن مور، در اثر ارزشمند خود با عنوان ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (۱۳۶۹، ۷-۴۰)، بر اساس تجربیات تاریخی مربوط به توسعه کشورهای مختلف در عصر مدرن، درباره چندین نوع الگوی نوسازی و توسعه بحث کرده است که عبارت‌اند از:

الف) راه نوسازی دموکراتیک و سرمایه‌داری مبتنی بر انقلاب بورژوازی بر اساس تجربیات کشورهای اروپایی چون فرانسه و انگلستان؛

ب) راه نوسازی فاشیستی مبتنی بر انقلاب از بالا بر اساس تجربیات کشورهای چون آلمان و ژاپن؛

ج) راه نوسازی کمونیستی مبتنی بر انقلاب دهقانی بر اساس تجربیات کشورهای چون شوروی و چین.



شیوه تولید عشایری و سلطه سیاسی و نظامی عشایر بر جامعه شهری و روستایی، پیوستگی های اجتماعات روستایی و شهری در کشاورزی، صنایع دستی و پیشه‌وری و تفاوت اصناف شهری ایران با گیلدهای غربی، بنیادی‌ترین موانع تاریخی تحقق فنودالیسم و در نتیجه رشد سرمایه‌داری ملی مطرح شده است (اشرف، ۱۳۵۳، ۳۵-۳۸، ۴۶-۴۱؛ اشرف، ۱۳۵۹، ۳۳، ۳۵، ۳۸؛ اشرف، ۱۳۷۵، ۲۶-۲۵). اشرف با استفاده از نظریه نظام آسیایی مارکس که معطوف به توضیح ابعاد پیوستگی شهر و روستا و وحدت صنایع دستی و پیشه‌وری و اقتصاد کشاورزی در جوامع آسیایی است، معتقد است که در ایران، نظام اجتماعی و اقتصادی رایج در شهر و روستا، برخلاف فنودالیسم اروپایی، به جای توسعه تقسیم کار اجتماعی و تفکیک تولید و تمایز و تضاد اقتصاد کشاورزی و پیشه‌وری، به سمت پیوستگی و وحدت اجتماعی و اقتصادی و در نتیجه عدم رشد تقسیم کار اجتماعی پیش رفته است. همچنان که رواج «شیوه تولید عشایری»، به لحاظ اقتصادی منجر به ایجاد موانع جدی در مقابل رشد شیوه‌های تولید فنودالی و سرمایه‌داری و تقسیم کار در عرصه‌های اقتصادی شده و راه رشد سرمایه‌داری در جامعه شهری را مانع شده است (اشرف، ۱۳۵۳، ۴۲-۴۱، ۴۶-۴۴؛ اشرف، ۱۳۵۹، ۳۸-۳۵). در سطح دوم تحلیل‌های اشرف، می‌توان عرصه ساختار و ماهیت نظامات سیاسی حاکم در تاریخ ایران را بیان کرد که به‌عنوان مانع اساسی دیگری در مقابل امکان‌های تحقق فنودالیسم و سرمایه‌داری عمل کرده است. استبداد آسیایی، پاتریمونالیسم، شبه‌فنودالیسم شرقی و ملوک‌الطوایفی، از گونه‌های نظام‌های سیاسی است که اشرف در تاریخ ایران از آن‌ها بحث کرده است. این نوع نظام‌های سیاسی همسان از حیث ماهیت و ساختار، به‌دلیل ویژگی‌های فردی و خودکامه و تمامیت‌خواه در عرصه سیاسی، از موانع جدی شکل‌گیری نظام‌های فنودالی و سرمایه‌داری در تاریخ ایران بودند. عدم شکل‌گیری اشرافیت موروثی و نظام طبقاتی فنودالی و سرمایه‌داری، عدم پیدایش اصناف مستقل در بازارهای شهری، محدودیت‌های قضایی و نبود نهادهای حقوقی مستقل در سطح جامعه، برابری همگانی و بی‌قدرتی عمومی در مقابل نظام سیاسی حاکم، از پیامدهای حاکم‌بودن نظام آسیایی و نظام شه‌پدري در تاریخ ایران بوده است (اشرف، ۱۳۵۳، ۱۱-۱۰، ۳۸-۳۵). به نظر اشرف، جامعه ایرانی به لحاظ سیاسی، میان شرایط دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خودکامه آسیایی و پاتریمونیاال از یک‌سو و سلطه نظام ملوک‌الطوایفی و خانخانی با نظام شه‌پدري

پراکنده از دیگر سو، نوسان می‌کرد. هنگام تسلط حکومت‌های مقتدر مرکزی، قدرت ملوک الطوائف تا حدی محدود می‌گردید و هنگامی که ملوک الطوائف و قدرت‌های محلی در برابر قدرت مرکزی قد علم می‌کردند، اساس تولیدات کشاورزی، صنعتی و مبادلات بازرگانی به مخاطره می‌افتاد و سبب ضعف مادی و مالی بازاریان می‌شد (اشرف، ۱۳۵۹، ۱۲۹-۱۲۸). به عقیده اشرف، هرچند در طول تاریخ ایران، با تسلط حکومت‌های مقتدر مرکزی، امنیت لازم برای رونق کشاورزی، مبادله تجاری، رشد صنعت و گسترش شهرها حاصل می‌شد، اما این روند با سلطه دستگاه دیوانی بر بخش کشاورزی و اصناف و بازرگانان همراه، و موجب شکل‌گیری و استمرار نظام «زمینداری بوروکراتیک» و «سرمایه‌داری دولتی» شد. وضعیتی که در نهایت، مانع «تکامل شبه‌بورژوازی» گردید. شرایطی که تا دوره قاجار در تاریخ ایران استمرار داشت و با تسلیم شدن دولت استبدادی به حاکمیت استعمار خارجی دامنه‌های آن تشدید شد. بدین‌گونه به‌زعم اشرف، تا دوره مشروطه، سرمایه‌داری نوین که متضمن پیدایش طبقه‌ای متنفذ و مقتدر از تجار و کارگزاران صنایع جدید است، در تاریخ ایران با موانع اساسی روبه‌رو بود (ولی، ۱۳۸۰، ۷۴).



شکل شماره (۱). الگوی تحلیلی اشرف در مورد موانع تاریخی توسعه ایران

اشرف به‌واسطه آگاهی از نظریات مربوط به الگوهای توسعه، چون گذار دموکراتیک به‌واسطه انقلاب طبقاتی بورژوازی، گذار از طریق انقلاب و اصلاحات از بالا از سوی



حکومت‌های فاشیستی و گذار از پایین به‌واسطه انقلابات دهقانی، هدفش مطالعه کیفیت و سازوکارهای گذار تاریخی جامعه ایرانی از ساختارها و نهادهای پیشامدرن به مدرن بود (اشرف، ۱۳۵۹، ۸). همواره مسئله محوری اشرف در پرداختن به تاریخ طولانی ایران، بررسی «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری و شکوفایی جامعه مدنی و مالاً پیدایش مردم‌سالاری بورژوازی» بوده است. (اشرف، ۱۳۷۵، ۱۷). مطلوب و غایت تاریخی مورد انتظار اشرف در مسیر گذار تاریخی ایران، رسیدن به «دوران سرمایه‌داری شهری-صنعتی» و «مردم‌سالاری یا دموکراسی بورژوازی» است. پدیده‌ای که به‌زعم اشرف، مقدمات آن در جریان انقلاب مشروطه تجربه شد، اما ناکام ماند. اشرف در یک ارزیابی کلی، علل این ناکامی را ناشی از دو مجموعه عوامل به‌هم پیوسته داخلی و خارجی دانسته که دامنه‌های آن در دوره معاصر، ایران را از رسیدن به «سرمایه‌داری ملی» باز داشت. استبداد سیاسی و شیوه تولید «نیمه‌فئودالی و شبه‌آسیایی» مبتنی بر وحدت شهر، روستا و جماعت‌های ایلی در ساختار درونی جامعه ایران به‌عنوان امر داخلی و تاریخی و استعمار خارجی مبتنی بر نیروهای استعمارگر غربی و اقتصاد نوپای غربی، به‌عنوان عامل بیرونی، مانع رشد سرمایه‌داری جدید و صنعتی و تحقق رسالت تاریخی سرمایه‌داری ملی در کشور ما گردید. اشرف مطابق روش مبتنی بر نمونه‌های آرمانی وبر، با طرح سه نوع سرمایه‌داری در اشکال سرمایه‌داری ملی، سرمایه‌داری غربی و سرمایه‌داری وابسته، معتقد بود که جامعه ایرانی تنها از طریق سرمایه‌داری ملی مبتنی بر نقش‌آفرینی طبقه تجار و بازرگانان و بازاریان می‌تواند به مرحله توسعه دست پیدا کند (اشرف، ۱۳۵۹، ۸۱۰).

بحث و نتیجه

با توجه به مجموعه نوشتارها و تحلیل‌های احمد اشرف در مورد تاریخ ایران، می‌توان نوعی سیر و منحنی فکری و اندیشه‌ای را درباره نوع نگاه وی به تاریخ ایران بر اساس بررسی مسئله موانع تاریخی توسعه ایران، نشان داد. پژوهش‌های اشرف در دهه‌های ۱۳۴۰ش و ۱۳۵۰ش تحت تأثیر وضعیت عمومی حاکم بر تحلیل‌های جامعه‌شناختی در این دوره عموماً مبتنی بر رویکردهای تحلیلی ساختاری و ساختارگرایانه است و در ضمن آن گونه‌ای گرایش‌های تحلیلی مبتنی بر جنبه‌های تکامل‌گرایی و اروپامحوری هم دیده می‌شود؛ اما نه به‌شدت و

حدت دیدگاه‌ها و تحلیل‌های حاکم در آثار طیف‌های مختلف مارکسیست. در حالی که بعد از انقلاب فرهنگی و مذهبی ۱۳۵۷ و تحت تأثیر این رویداد عظیم در تاریخ ایران، تألیفات و تحلیل‌های اشرف در دهه‌های ۱۳۶۰ش و ۱۳۷۰ش و بعد از آن به سمت تاریخ اجتماعی ایران و تحلیل‌های مبتنی بر رویکرد فرهنگی و اندیشه‌ای به تاریخ ایران بر اساس موضوعاتی چون دموکراسی، جامعه مدنی و مسائل هویتی سوق یافته است. در هر دو مقطع تاریخی مذکور، مسئله اساسی فراروی اشرف تبیین موانع تاریخی توسعه ایران است، با این تفاوت که وی در مرحله نخست با رویکردی ساختارگرایانه در صدد توضیح موانع اقتصادی و سیاسی تحقق نظام سرمایه‌داری از نوع بورژوازی بر اساس سلطه نظام آسیایی و پاتریمونیل و ضعف نظام طبقاتی با محوریت طبقه متوسط شهری در تاریخ ایران است. در حالی که در مقطع بعد از انقلاب، وی با رویکردی اجتماعی و فرهنگی، به وجه دیگری از مسئله موانع تحقق توسعه از نوع سرمایه‌داری در شکل موانع تحقق دموکراسی و جامعه مدنی و نظام حزبی در تاریخ ایران توجه کرده است. دغدغه نهایی اشرف تلاش برای تبیین موانع و امکان‌های فراروی تحقق توسعه سرمایه‌داری با تمام وجوه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متعلق بدان در ایران معاصر است. به طوری که وی کل تاریخ ۲۵ قرن ایران را بر اساس همین مسئله معاصر بازخوانی جامعه‌شناختی کرده است.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۷۵

رویکرد جامعه‌شناختی
احمد اشرف به ...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

اشرفیان، ک.ز.؛ و آرنووا، ام. آر. (۲۵۳۶). دولت نادرشاه افشار (چاپ دوم؛ مترجم: حمید امین). تهران: انتشارات شبگیر.

اشرف، احمد (۱۳۴۶ الف). نظام فنودالی یا نظام آسیایی. جهان نو، ۲۲، ۵-۷.

اشرف، احمد (۱۳۴۶ ب). ماکس وبر و علوم اجتماعی در روش‌شناسی ماکس وبر. مجله سخن، ۶.

اشرف، احمد (۱۳۴۶ پ). ماکس وبر و علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی عمومی ماکس وبر. مجله سخن، ۷ و ۸.

اشرف، احمد (۱۳۴۶ ت). ماکس وبر و علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی عمومی ماکس وبر. مجله سخن، ۸.

اشرف، احمد (۱۳۴۶ ث). ماکس وبر و علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی عمومی ماکس وبر، دولت پاتریمونیا. مجله سخن، ۹.

اشرف، احمد (۱۳۴۷ الف). مفهوم‌ها و مکتب‌ها؛ فونکسیونالیسم. مجله مطالعات جامعه‌شناختی، ۱، ۳۴-۹.

اشرف، احمد (۱۳۴۷ ب). نقد کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجده (تألیف پیگولوسکایا و آیو. یاکوبسکی و ای. پ. پطروشفسکی). مجله مطالعات جامعه‌شناختی، ۱، ۱۸۹-۱۸۱.

اشرف، احمد (۱۳۵۳). تحقیق در مسائل ایران: ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران - دوره اسلامی. مجله مطالعات جامعه‌شناختی، ۴، ۴۹-۷.

اشرف، احمد (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه. تهران: نشر زمینه.

اشرف، احمد (۱۳۶۰). پژوهش و تحقیق: شهرنشینی از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی. آرش، ۵(۵)، ۹۴-۱۰۶.

اشرف، احمد (۱۳۶۰). نگرشی در تحول شالوده‌های نظام طبقاتی از دوره ساسانی به دوره اسلامی. مجله آرش، ۵(۴)، ۸۶-۶۹.

اشرف، احمد (۱۳۷۵). نظام صنفی، جامعه مدنی و دموکراسی در ایران. مجله گفتگو، ۱۴، ۴۰-۵.

اشرف، احمد؛ و بنوعزیزی، علی (۱۳۸۸). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران (مترجم: سهیلا ترابی‌فارسانی). تهران: انتشارات نیلوفر.

پطروشفسکی، ایلیا پولویچ (۱۳۴۴). کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول (قرن‌های ۱۳ و ۱۴ میلادی) (جلد ۲؛ مترجم: کریم کشاورز). تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.

پطروشفسکی، ایلیا پولویچ (۱۳۵۷). کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول (جلد ۱؛ مترجم: کریم کشاورز). تهران: انتشارات نیل.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۷۶

دوره ۱۰، شماره ۳
تابستان ۱۳۹۷
پیاپی ۳۹



- پیگولوسکایا، نیناویکتوروونا؛ یاکوبوسکی، آی؛ و پطروشفسکی، ا.پ. (۱۳۵۳). تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی) (مترجم: کریم کشاورز). تهران: انتشارات پیام.
- ترنر، برایان (۱۳۸۶). شرق‌شناسی، پسامدرنیسم و جهانی شدن (مترجم: سعید وصالی). تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- دبیریان‌تهرانی، حسین؛ و مقیمی، مریم (۱۳۹۴). بازنمایی مدرنیته و تاریخ بومی در نگاه اشرف و کاتوزیان. فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۱(۳۸)، ۲۵۶-۲۲۵.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۴۵). تاریخ ماد (مترجم: کریم کشاورز). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. سعید، ادوارد (۱۳۸۶). شرق‌شناسی (مترجم: لطفعلی خنجی). تهران: امیرکبیر.
- سیف، احمد (۱۳۸۰). استبداد، مسأله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران. تهران: نشر رسانش.
- علمداری، کاظم (۱۳۷۹). چرا غرب پیش رفت و ایران عقب ماند؟. تهران: انتشارات توسعه.
- مور، برینگتن (۱۳۶۹). ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (مترجم: دکتر حسین بشیریه). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸). تکامل فنودالیسم در ایران. تهران: خوارزمی.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲). روش‌شناسی علوم اجتماعی (مترجم: حسن چاوشیان). تهران: نشر مرکز.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). ایران پیش از سرمایه‌داری (مترجم: حسن شمس‌آوری). تهران: نشر مرکز.
- همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱). اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی) (چاپ هشتم؛ مترجم: سعید نفیسی، و کامبیز عزیزی). تهران: نشر مرکز.
- همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷). نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران: نفت و توسعه اقتصادی (مترجم: علیرضا طیب). تهران: نشر مرکز.
- همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴). چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد. تهران: نشر مرکز.
- Vali, A. (2001). *Iran piš az sarmāyedāri* [Iran before the Islamic revolution] (H. Shamsavari, Trans.). Tehran, Iran: Markaz Publication.
- Breisach, E. (1983). *Historiography*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Miller, S. M. (1963). *Max Weber*. New York: Tomas Crowell Company.